

## یغمائی و شعر بهار\*

دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی

... از میان مجموع خاطرات پراکنده، به یاد مطلبی افتادم که بازگو کردن آن در اینجا لازم می‌آید، زیرا نکته‌ای است ادبی و شاید جز مخلص کسی به جزئیات آن وارد نباشد، و بنابراین، از ترس آنکه داس اجل، این‌طور پی در پی در کشتزار اهل قلم افتاده و بی‌امان درو می‌کند، از بیم آنکه ناگفته نماند، به بیان آن می‌پردازد.

مطلب مربوط به همان شعر شاهکار استاد بهار است که در مجله آینده شماره ۲ و ۳ سال دهم (ص ۱۰۰) نقل فرموده‌اید:  
- از ملک ادب، حکم‌گزاران، همه رفتند ...

موضوع مربوط به این می‌شود که در بهار سال ۱۳۲۸ شمسی، پس از آنکه استاد علامه محمد قزوینی درگذشت، در مجله یغما، قرار شد مطلبی در باب ایشان درج شود.

مقدمتاً عرض کنم که مرحوم حبیب یغمایی در اواخر دیماه ۱۳۲۷ به عنوان رئیس فرهنگ کرمان انتخاب شد و بدان صوب عزیمت نمود. به سائقه محبت و لطفی که پیش از آن به بنده داشت و بنده آن روزها دانشجوی دانشکده

---

\*. مجله آینده، سال دهم، شماره ۸ و ۹ (۱۳۶۳)، صص ۵۹۴ تا ۵۹۹.

ادبیات تهران بودم - و این لطف از شرحی که من به مناسبت انتشار یغما در روزنامه خاور نوشته بودم - مضاعف شده بود، مرا واداشت که در غلط‌گیری مجله، در غیاب ایشان - کمک باشم برای حضرت اقبال یغمایی برادر محترم و فاضل ایشان، که خدایش سلامت بدارد. من در عالم دانشجویی و نامجویی، هر روز عصرها به دفتر مجله یغما که آن وقتها در منزل شخصی ایشان - سر آب‌سردار - بود، می‌رفتم.

دوره ریاست فرهنگ کرمان مرحوم یغمایی بس کوتاه بود و به گمانم از صد روز نگذشت، و ما به شوخی - به تعویض حکومت صد روزه ناپلئون بعد از تبعید - این مدت را حکومت صد روزه یغما نام نهاده بودیم.<sup>(۱)</sup>

این سه چهار شماره‌ای که ما در غیاب یغمایی چاپ کردیم، با اینکه بیشتر مقالات را خود ایشان قبلاً دیده بود هرگز مورد توجه ایشان قرار نگرفت و من و اقبال را همیشه به نیش تعریض می‌آزرد که شما نتوانستید درست مجله را از آب درآرید.

در آن روزگاران، استاد ملک‌الشعراى بهار، به سابقه محبتی که به مرحوم یغمایی داشت، پنج شش جلسه مجموعه اشعار خود را در اختیار حبیب‌نهاده بود و اختیار داده بود که هر شعری را مناسب دانست از میان آن دفاتر انتخاب و به موقع چاپ کند چه به علت بیماری حوصله نگارش مقاله نداشت و نمی‌خواست مجله یغما بدون آثار او بماند.

این پنج شش جلد مجموعه در این چند ماه در اختیار بنده ناتوان هم قرار گرفت، و باید اقرار کنم که هرگز لیاقت برخورد با چنین گنجینه گرانبهایی را نداشتم، روزها تصفح می‌کردم و بعضی اشعار را رونویس می‌کردم. ولی به گمان

اینکه این مجموعه‌ها همیشه در اختیار یغما خواهد بود، هرگز به فکر رونویس تمام آن نیفتادم، دوران فتوکپی هم - که واقعاً از معجزات قرن و برای اهل تحقیق مائدهٔ آسمانی است - نبود، و پول دانشجویی هم امکان عکس برداری نمی‌داد، و البته اجازه هم نداشتم.

باری، وقتی مرحوم قزوینی درگذشت من درضمن تصفح یکی از دواوین بهار، به قطعه‌ای برخورددم که بالای آن به خط خوش بهار نوشته شده بود: «این شعر را در رثای عارف قزوینی گفته‌ام».

خوانندگان عزیز بر سادگی و نادانی و بی‌پروایی من نویسنده ببخشایند. صحبت سی و پنج سال پیش است، گفتگو از عهد جوانی، دوران دانشجویی، و روزگار نامجویی، و در عین حال نادانی و جهالت جوانی است، و امروز که در آستانهٔ شصت سالگی هستم، این اقرار را بدین جهت می‌کنم که فردا شاید جوابگوی قیامت نباشم!

من با خود گفتم، شعر خوبی است در مرگ یک شاعر است که قزوینی است، جایی هم مثل اینکه چاپ نشده، ما آن را در مرگ علامه قزوینی چاپ می‌کنیم، خود بهار هم وقتی ببیند خوشش خواهد آمد که شعرش را در چنین موقعیتی آب کرده‌ایم!<sup>(۲)</sup>

خوب، خطاها را ببینید و بسنجید، تازه هنوز تمام نشده، خاطره‌ای است که هروقت به یاد می‌آورم هنوز هم تنم می‌لرزد. برای اینکه شعر را از تملک! عارف خارج کرده باشیم و به تصور اینکه مطلع شعر قدیمی است، مصراع اول تغییر داده شد.

شعر در دیوان بهار چنین بود:

دعوی چه کنی؟ داعیه‌داران همه رفتند

شو، بار سفر بند، که یاران همه رفتند ...

به هر حال آن جسارت و گستاخی صورت گرفت و در شماره دوم و سوم سال دوم یغما صفحه ۱۰۸ در برابر عکس مرحوم علامه قزوینی به امضای م. م. بهار چاپ شد در حالی که در مقطع آن می‌گفت:

افسوس که افسانه‌سرایان همه خفتند

اندوه که اندوه‌گساران همه رفتند

خون بار بهار از مژه در فرقت احباب

کز پیش تو چون ابر بهاران همه رفتند

البته هم اذعان دارند که مصراع مرحوم بهار در حد اعلای فصاحت و بلاغت است، و ترکیب «ملک ادب» و «حکم‌گزاران» که به کار برده شده در برابر لطف و بلاغت و گرمی شعر بهار، بسیار نارساست و بدترکیب!

خوب، نتیجه معلوم است، یغمایی از راه کرمان رسیده بود، از چاپ مجله تا حدودی راضی بود که تلفن زنگ، بهار بود، من ندانم با یغمایی چه گفت؟ ولی این را دانستم که بیست دقیقه بیشتر صحبت شد و یغمایی تمام مسؤولیت را به گردن گرفت، و پی در پی می‌گفت: من اشتباه کردم. خواهید بخشید.

بعد از پایان تلفن، یغمایی به من گفت: کاری عجیب شده، بهار رنجیده، می‌گوید: اولاً من این شعر را در مرگ عارف قزوینی گفته‌ام، من چه کار داشتم که شعر در مرگ علامه قزوینی بگویم؟ ثانیاً چرا در شعر من دست بردید، چه کسی این کار را کرده؟ البته اگر یغمایی می‌گفت یک بچه محصل چنین کرده قیامت برپا می‌شد. این کار باعث شد که یغمایی همه دیوانهای بهار را برد و تحویل داد.

و دیگر من آن گنجینه را ندیدم.

من بسیاری از شعرها که در آن دیوانها دیدم که هرگز در دیوان او چاپ نشده است، نمی‌دانم کجاست و چه شده است؟ یکی دو تا از آن شعرها را برای خودم استنساخ کردم، از جمله مثلاً شعری بود که بهار در وصف خیابان لاله‌زار گفته بود:

افتاد رفته رفته گذارم به لاله‌زار

دل گشت خرده خرده خریدار روی یار

زین خرده خرده رفته دل خون بی حساب

زان رفته رفته رفته ز کف نقد بی شمار ...

شعر طولانی است که من رونویس کردم و بعدها به مجله خواندنیها دادم و برای اول بار در آنجا چاپ شد، و باز شعری درباره تیمورتاش:

شبی تیمورتاش با جمعی رفیقان

به بزمی رفت کانجا بود عروسی ...

و دهها قطعه دیگر، و اصولاً آن پنج شش دیوانی که من دیدم اگر تماماً یک جا چاپ شود از شاهنامه بیشتر تواند بود.

به هر حال، بعدها که کم و بیش یغمایی موضوع را با بهار در میان نهاده بود، بهار فرموده بود که خودم هم اصولاً از اینکه این شعر را برای عارف قزوینی گفته بودم راضی نبودم و به همین دلیل هیچ جا هم بدان مناسبت چاپ نشده بوده. البته یغمایی تا آخر عمر، همه جا خود را در این ماجرا، شریک جرم قلمداد کرد، چه در حیات مرحوم بهار که وحشت داشت که چیزی بهار در این باب بگوید یا بنویسد که موجب سرشکستگی و سرکوفتگی و دماغ سوختگی من شود،

و چه بعد از مرگ او، و حتی وقتی من در مجله هفتواد کرمان که خود منتشر می‌کردم، چون به این ماجرا اشاره کردم، یغمایی مقالتی برای من فرستاد و طی آن نوشت که تغییر مصراع با نظر خود استاد بهار بود. «... مطلع مورد پسند نبود، به ایشان عرض کردم تغییر دهید، فرمودند: خودت تغییر بده، با نظر جنابعالی<sup>(۳)</sup> تغییر یافت و به این صورت به چاپ رسید: از ملک ادب ...»<sup>(۴)</sup>

ولی امروز باید اعتراف و اقرار کنم که شخص یغمایی در این تغییر مصراع اصلاً دست نداشت و خطا از من بود، و مثل همیشه یغمایی شخصاً خواسته بود، مثل مادر، روی خطاکاری‌های فرزندش را پوشانده باشد.<sup>(۵)</sup>

عدم رضایت بهار هم از شعر خودش، علاوه بر مناسبات گذشته او با عارف، شاید هم به دلیل این بود که بهار متوجه شده بود که قبل از او، هم‌ولایتی دیگرش غزالی مشهدی در همین وزن و ردیف قطعۀ شیوایی داشته است:

از بزم طرب باده‌گساران همه رفتند  
وز کوی جنون سلسله‌داران همه رفتند  
نه کوهکن بی‌سر و پا ماند و نه مجنون  
ما با که نشینیم؟ که یاران همه رفتند ...

باری به دستور اکید مرحوم بهار در اولین شماره بعد از چاپ آن قطعه موضوع تذکر داده شد و در پشت جلد شماره چهارم سال دوم یعنی برابر صفحۀ ۱۷۶ به عنوان تصحیح این مطلب قید شد:

«... مطلع اصلی اشعار استاد ملک‌الشعرای بهار این است:

دعوی چه کنی داعیه‌داران همه رفتند  
شو بار سفر بند که یاران همه رفتند

اما چه می‌شود کرد با «غلط مشهور»؟ شعر بهار به همان صورت اول که چاپ شده بود ماند که ماند، بیشتر مردم آن را به همان صورت از حفظ کرده‌اند. در همه مجامع تعزیت و تسلیت، در همه نامه‌ها، در بیشتر مقالات یادواره‌ها صدها بل هزارها بار این شعر به صورت از ملک ادب چاپ شده، و حتی آنقدر صاحب نفوذ و تأثیر بوده که در مرگ خود یغما هم، این ترکیب به‌کار رفت و شاعری گفت:

باز ز ملک ادب، حکم‌گزاری برفت (آینده، یادواره حبیب، ص ۲۷۱)، و دیگری سرود: از ملک ادب حبیب یغمایی رفت (همان شماره، ص ۲۶۸)، و هیچ تردید نیست که این دو گوینده، به هوای مرحوم بهار، این دو ترکیب خشن و گران‌جان نوظهور را در شعر خود راه داده‌اند.

اکنون باز باید تکرار کنم و صریحاً واضحاً بگویم که شعر مرحوم بهار در تعزیت عارف قزوینی بوده و بنابراین بعد از آذرماه ۱۳۱۲ شمسی سروده شده، و ربطی به مرحوم قزوینی ندارد، و باز هرچند به قول سعدی:

داعیه مهر نیست، رفتن و باز آمدن

قاعده شوق نیست بستن و بگسیختن

با همه اینها باید باز اقرار کنم که شعر اصلی بهار با این مصرع شروع

می‌شود:

دعوی چه کنی داعیه‌داران همه رفتند

محمدابراهیم باستانی پاریزی

### توضیح آینده

از مقاله دوست خود مقدمه و مؤخره‌اش برداشته شد و آن قسمت که مرتبط با

یغمایی و بهار بود به چاپ رسید و همان بر سر مقاله باستانی‌امد که ایشان پیش از اینها بارها بدان اشاره و مرا شماتت کرده است. مگر خودش وقتی که هفتواد را می‌نوشت و یا هنگامی که در خواندنیها قیچی تیزی در دست داشت همین رویه را نداشت.

ضمناً گفته شود آنچه از مقاله ایشان برداشته شد به هیچ وجه جنبه سیاسی نداشت که همیشه مورد پرهیز آینده است. دشنام و شوخی هم نبود که به کسی بر بخورد. منحصراً چون مطالبی بود گوناگون که با عنوان اختیاری مجله برای مقاله سازگار نبود از درج آنها صرف نظر شد.

ممکن است بعضی خوانندگان هم روش ما را نپسندند و میل داشته باشند که نوشته‌های باستانی پاریزی را به همان سبک خودش بخوانند و برای این مقصود البته آقای باستانی پاریزی تمام مقاله را در یکی از کتابهای خود به چاپ خواهند رسانید.

### یادداشتها:

۱. به دلیل اینکه با اینکه یغمائی در فرهنگ کرمان خدمت کرد، به علت اختلافات محلی، مواجه با مشکلاتی شد. البته دوران بحران بود، چنان که در اولین روزهای خدمت خود به مناسبت جشن دانشگاه دعوت کرده بود که در سالن دبیرستان بزرگ کرمان، دکتر بقایی کرمانی و مهندس رضوی، دوستان قدیم او، یک سخنرانی داشته باشند، با تیر خوردن شاه، در مجلس فرهنگ، دکتر بقایی ضمن یک سخنرانی (من این عبارت را طی یک رباعی به شعر درآورده‌ام)، جمله معروف خود را گفت: «تیر کمانه کرد!» مرحوم مهندس رضوی نطق مفصل و معروف خود را در مورد نفت بیان داشت که برخی آن را از عوامل و مقدمات ملی شدن نفت می‌دانستند، و به‌رحال، یغمایی اندکی بعد ناچار به کرمان آمد، و تلگرافهایی هم علیه او شد. به خاطر دارم، یک روز در دفتر یغما نشست و یک قرآن را صفحه صفحه کرد، و به هریک از فرهنگیان که علیه او تلگراف کرده بودند یک صفحه قرآن را ضمیمه کرد و در نامه‌ای به طرف نوشت: ترا به این قرآن قسم می‌دهم که در دوره ریاست خود به تو چه بدی کرده بودم که آن تلگراف را امضاء کرده‌ای؟ تا آنجا که به خاطر دارم، بیشتر صفحات آن قرآن با پست سفارشی به کرمان ارسال شد.

۲. من این اقرار به قول خودم، خود مشت‌ومالی را خصوصاً در اینجا به تصریح می‌گویم. برای کسانی که تازه وارد مطبوعات شده، و برای آنها در تصحیح کتابها و مجلات واقعاً خدمت و کمک



می‌کنند، و عنوان «ویراستار» به آنها داده شده است. این جوانان زحمت‌کش، به هزار رنج و خون دل جمله‌ای یا عبارتی را تغییر می‌دهند، و البته با اعتراض نویسنده - و البته گاهی بی‌جا، مثل مرحوم محبوبی اردکانی - مواجه می‌شوند. من نمی‌دانم حق با کدام طرف است، درموردی که از آن صحبت می‌کنم چون خطا از من است صریحاً اعتراف می‌کنم، و از دوستان ویراستار هم توقع دارم که در این موارد رعایت اصول را بکنند، و پاس خاطر نویسنده را بدارند، هرچند می‌دانم تصحیح بعضی عبارات و نوشته‌ها از نوشتن دوباره آن مشکل‌تر و بی‌نتیجه‌تر است، و خود، این شعر معروف را تضمین کرده و بارها برای ویراستاران خوانده‌ام:

ز بیماری بتر بیمارداری      نوشتن، بهتر از ویراستاری!

۳. یعنی مخلص نگارنده این سطور، دانشجوی ساده‌بی‌اطلاع از مقام و موقعیت و سطوت بهار!
۴. نامه هفتاد، چاپ کرمان، سال اول، شماره ۱۰ خرداد ۱۳۳۷، ص ۲، مستخرج از نامه استاد یغمایی.
۵. به‌خاطر دارم که یک وقت در یک شماره از مجله خود یغما عبارتی نوشته بودم که مفهومش تقریباً چنین بود که منتخب‌السادات پدر استاد یغمایی، شعر می‌گفت و شعر خوب نمی‌گفت. پیرمرد یغمایی آن عبارت را چاپ کرد و در کنار آن راده زد و نوشت: پدر من هم شعرهایی می‌گفت مثل شعرهای مرحوم حاج آخوند پدر باستانی. پدران و پسران هردو شعر می‌گفتند: و هردو بد شعر می‌گفتند، و هردو از پسران بهتر شعر می‌گفتند.